

بسم الله الرحمن الرحيم

عبودیت و بندگی

ایجاد انگیزه :

از با عظمت‌ترین درسهای عاشورا، درس عبودیت و بندگی ذات حق است. عبودیت مراتبی دارد و انسان‌ها در مراتب مختلفی از این مقام سیر می‌کنند. حتی انبیاء علیهم السلام الله هم همه در یک مرتبه نبودند. مرحوم صدرالمتهین، افتخار جهان اسلام مطلب لطیف و زیبایی در تفسیر قرآن و بیان مراتب عبودیت انبیاء دارد. ایشان می‌گوید: قرآن کریم از هفت پیامبر به عبودیت و بندگی یاد کرده است، ولی مقام خاتم الانبیاء در بندگی، به اندازه‌ای بالا بود که وقتی شما آیات قرآن را می‌بینید، وجه ممتاز بسیار مهمی را در توصیف بندگی پیامبر ذکر می‌کند.

متن و محتوا :

نکته‌ی مهم این است که به بیان این مرد بزرگ، قرآن کریم در آیات مختلفی از پیامبران فراوانی به بندگی یاد کرده، ولی در همه جا نام آنها را در کنار توصیف بندگی آنها ذکر می‌کند. مثلاً در مورد سلیمان می‌فرماید: «و وهبنا لداوود سليمان نعم العبد انه اواب». یعنی سلیمان بنده خوب توصیف شده است. نیز در داستان حضرت نوح آمده است: «ذریه من حملنا مع نوح انه كان عبدا شکورا». از بندگی نوح یاد می‌کند و نام او را هم می‌برد. در داستان داوود و ایوب و زکریا می‌فرماید: «و اذکر عبدنا داوود»، «و اذکر عبدنا ایوب»، «ذکر رحمت ربک عبده زکریا». یا در مورد حضرت عیسی مسیح می‌فرماید: «لن یستکف المسیح ان یکون عبدا لله» یعنی مسیح به بندگی خدا افتخار می‌کند؛ برخلاف اعتقاد باطلی که مسیحیت به عنوان تثلیث، بدان معتقد هستند. اگر احوال بسیاری از کسانی که از مسیحیت به اسلام گرایش پیدا کرده‌اند را مطالعه کنید، مهمترین دلیل اینست که در مسیحیت نتوانستند پاسخی برای معمای تثلیث بیابند. یعنی چطور می‌شود که خدا در عین حالی که یکی است، سه تا (پدر، پسر و روح القدس) باشد.

پس قرآن از شش پیامبر بزرگ الهی به بندگی یاد می‌کند، ولی نام آنها را ذکر می‌نماید. این فیلسوف بزرگ می‌گوید: شما در تمام قرآن بگردید، ولی یک جا پیدا نمی‌کنید که قرآن کریم وقتی از مقام عبودیت خاتم الانبیاء صحبت می‌کند، اسم پیامبر را آورده باشد. مثلاً «ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا» یا «سبحان الذی أسرى بعبده». یا می‌فرماید: «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده». ایشان می‌فرماید: چرا قرآن کریم، وقتی مقام عبودیت شش پیامبر بزرگ الهی را توصیف می‌کند نامشان را می‌آورد، ولی در مورد عبودیت پیامبر خاتم، نامی از ایشان به میان نمی‌آورد.

آنگاه در جواب می‌گوید: رسول الله آن چنان در عبودیت الهی محو شده بود که از خودش نامی نداشت و حتی نام او در مقابل عبودیت پروردگار برده نمی‌شد.

عبودیت ما و عبودیت اولیاء خدا مراتب دارد. سید الشهداء و شهیدان کربلا هر کدام به درجاتی رسیدند. اما درجات، خیلی متفاوت است. پس گاهی بندگی به جایی می‌رسد که انسان حتی از خودش نام ندارد.

داستان

داستان شیرینی است که می‌گویند: ابراهیم ادهم، آن عارف بزرگ، بنده‌ای خریداری کرد و به خانه آورد. از او پرسید اسمت چیست؟ گفت: هر نامی که شما بگویید. مدتی گذشت، ظهر شد. گفت: چه غذایی می‌خوری؟ گفت هر غذایی که شما به ما بدهید. بعد از ظهر شد، خواست کاری به او بدهد گفت: چه کارهایی انجام می‌دهی؟ گفت: هر کاری که شما بگویید. خواست لباسی برایش بیاورد گفت: چه جامه‌ای می‌پوشی؟ گفت: هر جامه‌ای شما تنم کنید.

ابراهیم ادهم ناراحت شد و گفت: مگر تو از خودت اختیار نداری که هرچه می‌پرسم می‌گویی: تو. بنده گفت: اگر از خود اختیاری داشتم که بنده نبودم؛ چون بنده نامی ندارد، مگر آن نامی که مولا بپسندد، بنده لباسی نمی‌پوشد، مگر آن لباسی که مولا بر تنش کند، بنده غذایی نمی‌خورد، مگر آن غذایی که مولا به او بدهد، بنده کاری نمی‌کند، مگر آن کاری که مولا فرماید.

ای کاش ما عبودیت ذات حق را از این بردگان دنیا می‌آموختیم. اگر انسانی بنده خدا شد دیگر هر جامه‌ای را به تن نمی‌کند؛ حتی اگر در اروپا زندگی کند. نه فقط ده روز محرم سیاه به تن می‌کند که به برکت نام سیدالشهدا علیه السلام (همه محرم و صفر) لباس سیاه به تن دارد.

می‌گوییم ما بنده خداییم. خدایا من هر جامه‌ای به تن نمی‌کنم. جامه‌ای که تو فرمان بدهی می‌پوشم. آن خانم می‌گوید: من هر لباسی به تن نمی‌کنم. لباسی که مولای من بپسندد می‌پوشم و مهم نیست دنیا چه می‌پسندد. مهم نیست سرکار و شغل و اداره و مدرسه و دانشگاه چه می‌پسندند، آنچه مولایم می‌پسندد مهم است.

شما در دنیا حاضر نیستید با کسی راه بروید که ظاهرش به شما نمی‌خورد و از او فاصله می‌گیرید. پس بیایید چهره‌ای داشته باشیم که فردای قیامت مولایمان سیدالشهدا بتواند با ما راه برود، بتواند دست ما را بگیرد.

دختر خانمی که از شب اول ماه محرم، سمت را در کشتی حسین (سفینه النجاة) نوشته‌ای، به گونه‌ای باش که زینب سلام الله علیها بتواند با شما راه برود و دست شما را بگیرد. اگر انسان به درجه بندگی و عبودیت رسید جامه‌ای می‌پوشد که خدا بپسندد. هر غذایی را نمی‌خورد. نمی‌گوید تهیه کردن غذای حلال سخت است. بلکه به هر قیمتی باشد غذای حلال را تهیه می‌کند. نامی برای خودش انتخاب می‌کند که مولا بپسندد.

بنابراین بالاترین مرحله عبودیت در خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده است. این جمله را همه از امیرمؤمنان علیه السلام شنیده‌اید که می‌فرمود: «الهی کفی بی عزا آن اکون لک عبدا؛ خدایا از این افتخار بالاتر برای من قابل تصور نیست که من بنده و برده تو باشم».

مرحوم کلینی رضوان الله علیه در «کافی شریف» آورده است و مرحوم شهید آیت الله مطهری نیز با انگیزه‌ای خالصانه و خدا پسندانه در کتاب «داستان راستان» ذکر کرده است. به این مرد بزرگ گفتند: آقا شما با این عظمت علمی، خوب نیست داستان بنویسید! فرمود: امروز وظیفه من این است، چه اشکالی دارد؟

می‌فرماید: برای آقا امیرالمؤمنین علیه السلام دو تا مهمان به نام‌های حبه و نوف بکائی آمده است. این دو نقل می‌کنند که شب در صحن دارالاماره کوفه مشغول عبادت بودیم. دل شب دیدیم که آقا امیرمؤمنان علیه السلام وقت نماز شب از اتاق بیرون آمدند.

(جوانان آیا اهل نماز شب هستید؟ آیا تا به حال از نماز شب بهره‌ای برده‌اید؟ به قول آن عارف بزرگ: شب که از خواب بیدار می‌شوید، نماز شب نخوان یک «یا الله» بگو و نگذار ارتباط قطع بشود. امام صادق علیه السلام به عبدالله بن جندب فرمود: خواب شب را کم کن، روز کم حرف بزن و شب کم بخواب. در اعضا و جوارح انسان، کم سپاس‌ترین عضو دو عضو است: یکی چشم و دیگری زبان است. جوانان عزیز! خواب به اندازه، خوب است. نمی‌گویم چهار ساعت بخوابید، شش، هفت ساعت بخوابید. ولی آدم با خواب زیاد کجا را می‌گیرد؟ اینها تمرین است. هرطوری که بدن را عادت بدهید، همانطور عادت می‌کند. اگر بدن را به چهار ساعت استراحت عادت دهید، چهار ساعت می‌خوابد و اگر به ۱۵ ساعت عادت بدهید، ۱۵ ساعت می‌خوابد. رضوان خدا بر شهید بزرگوار، شهید ثانی. یکی از علماء بزرگمان شهید اول است و عالم بزرگ دیگر را شهید ثانی می‌گویند. این دو بزرگوار از فقهای بزرگ شیعه بودند و تقریباً هفتصد سال پیش می‌زیستند. ایشان یک شب از نماز شب خواب ماند. صبح که بیدار شد خیلی غصه خورد و اشعاری بدین مضمون سرود: «ای خدا چه مصیبت بزرگی به من رسیده است که دیشب از نماز شب خواب مانده‌ام».

آیا تا به حال شده که به خاطر خواب ماندن از نماز شب بگوییم «مصیبت». نماز شب که هیچ، آیا برای نماز صبح شده بگوییم «مصیبت بزرگ»؟ چه چیزهایی را در زندگی مصیبت می‌دانیم؟ مثلاً می‌گوید: آقا خبر نداری حراج شده بود و همسایه به من نگفت و از دستم رفت)

خلاصه امیرالمؤمنین برای نماز شب به صحن دارالاماره آمدند. آن دو راوی می‌گویند: وقتی حضرت از پله‌ها پایین می‌آمد، آن چنان اشک می‌ریخت که نمی‌توانست راه برود. دستش را به دیوار گرفته بود و به کمک دیوار از پله‌ها پایین می‌آمد و آیات پایانی سوره‌ی آل عمران که مقدمه‌ی نماز شب است را تلاوت می‌کرد: «ان فی خلق السماوات و الارض و اختلاف الليل و النهار لآیات لاولی الأباب الذین یذکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السماوات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار ربنا اننا سمعنا منادیاً ینادی للایمان ان آمنوا بربکم». حضرت آیات را می‌خواندند تا کنار ما رسیدند و فرمودند: خواب هستی یا بیدار؟ گفتیم: آقا چه خوابی، بیداریم. سپس حضرت فرمود: قطره‌ای اشک از خوف خدا، دریاهایی از آتش را خاموش می‌کند.

همه این قصه برای این یک جمله بود. عبودیت را ببینید! گاهی ما یک نماز می‌خوانیم و همه عالم را بدهکار خودمان می‌دانیم. می‌گوییم چرا همه سماوات و ارضین در مقابل ما به رکوع و سجود نمی‌افتند. ما دیشب نماز شب خواندیم، نماز صبح خواندیم، جماعت خواندیم، هیأت رفتیم. همه نامسلمان و کافر هستند و ما بالاترین بنده هستیم. اما بندگی امیرمؤمنان سلام الله علیه را ببینید!

این دو مهمان می‌گویند: دیدیم آقا امیرالمؤمنین همینطور که راه می‌رود، جمله‌ای هم با خدای خود زمزمه می‌کند. عرضه می‌دارد: ای خدای من! کاش علی می‌دانست، در آن لحظه غفلت تو به من نگاه رحمت داری یا از علی روی گردانی؟ (آیا حضرت علی لحظه غفلت داشت؟)

در زیارت عاشورا اولین جمله‌ای که می‌گویید اینست: «السلام علیک یا ابا عبدالله». بهترین شرح بر زیارت عاشورا از مرحوم علامه تهرانی رضوان الله علیه است می‌باشد که تا به امروز نوشته شده است. ایشان می‌گوید: می‌دانید چرا به امام حسین می‌گویند «السلام علیک یا ابا عبدالله». آیا امام حسین فرزندی به نام عبدالله داشته که به حضرت می‌گویند ابا عبدالله؟ ایشان می‌گوید: نه ابا عبدالله یعنی پدر عبودیت. پدر بندگان خدا. ای حسین! تو پدر بندگی و بندگان خدایی. تو در کربلا بالاترین مظهر عبودیت را در اعلاترین درجات نشان دادی. دیگر از این بالاتر نمی‌شود گفت که:

این علمدار رشید، این اکبرم

بارالها این سرم این پیکرم

این عروس دست و پا خون در خضاب

این سکینه، این رقیه، این رباب

این من و این ذکر یارب یاربم

این من و این ناله های زینبم

علامه امینی رضوان الله علیه را که در یکی از سخنرانی‌هایش در مشهد اشک می‌ریزد و می‌سوزد و می‌گوید:
حسین بن علی آن چه داشت به خدا داد. چه باید می‌داد که نداد؟ امام حسین آن چه داشت در راه خدا داد.

پس خطاب آمد زحق کی شاه عشق

ای حسین یکه تاز راه عشق

گر تو بر من عاشقی ای محترم

پرده برکش من به تو عاشقترم

غم مخور که من خریدار توام

مشتری بر جنس بازار توام

هر چه بودت داده ای در راه ما

مرحبا صد مرحبا خودهم بیا

لیک خود تنها در بزم یار

خود بیا و اصغرت را هم بیار

خوش بود در بزم یاران بلبلی

خاصه در منقار او برگ گلی

خود تو بلبل ، گل؛ علی اصغرت

زودتر بشتاب سوی داورت

دیگر چیزی نداشت، طفل شش ماهه خود را هم داد. تعبیر خیلی زیبا و لطیفی است: «حسین آنچه داشت به خدا داد و خدا آن چه دارد به حسین می‌دهد». همه چیز هم دست خداست. خدا همه چیز را به امام حسین داده است. ببینید هزار و سیصد و هفتاد سال از حادثه کربلا می‌گذرد. اکنون که شما زیر خیمه امام حسین نشسته‌اید، همزمان با شما چند صد میلیون در سراسر عالم، اروپا و امریکا و عراق و پاکستان و ... نشسته‌اند و می‌گویند «یا حسین».

این بالاترین مقام عبودیت است. شما آنچه داری در راه خدا تقدیم کن، ببین خدا چگونه خریداری می‌کند. چقدر گران می‌خرد، نمی‌گذارد چیزی از بین برود. خدا بدون کم و کاست همه پاداش را می‌دهد.

بندگی رمز موفقیت زندگی هر انسانی است. رسول خدا خادمی داشتند. افراد متعددی خادم افتخاری بودند. عده‌ای بودند که می‌گفتند: یا رسول الله ما می‌خواهیم خادم افتخاری شما باشیم. افتخار می‌کنیم که در جوار شما باشیم و حضرت می‌پذیرفتند. شخصی هست به نام ربیعۀ بن کعب. هفت سال از خدمت افتخاری او در محضر رسول الله گذشت. یک روز پیغمبر صدایش کرد و فرمود: ای ربیعۀ! تو هفت سال است داری به ما خدمت می‌کنی، چیزی از ما بخواه. آیا حاجتی نداری؟ او خالصا آمده بود ولی حضرت فرمود: چیزی از ما بخواه. گفت آقا اگر بنا باشد چیزی از شما بخواهم، اینطوری که نمی‌شود. یک شب به مهلت بدهید تا فردا فکر کنم و بعد عرض کنم.

(ای جوانان! پدرها و مادران! در روزه که اشکتان جاری می‌شود و حالی پیدا می‌کنید از خداوند چه می‌خواهید؟ حدیثی در حالات امیر مؤمنان علیه السلام که «اکثر دعاء علی علیه السلام» یعنی بیشترین دعای حضرت، این دعای قرآنی بود که: «ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرهٔ اعین». نسل ما، خانواده ما، فرزندان ما، نور چشم ما باشند. بعد خود حضرت می‌فرمودند: منظورم این نیست که فرزند زیبایی داشته باشم، بلکه فرزندی داشته باشم که در صراط حق باشد).

خلاصه فردا حضرت فرمودند: فکرت را کردی؟ گفت: بله. حضرت فرمودند: حاجتت را بگو. گفت: از شما می‌خواهم که از خداوند بخواهید فردای قیامت در بهشت همنشین شما باشم. حضرت از این حسن انتخاب خوششان آمد و فرمودند: «من علمک یا ربیعه؟» چه کسی این را به تو یاد داد. گفت: آقا کسی یادم نداده و خودم فکر کردم. دیدم اگر حوائج دنیایی بخواهم، تمام می‌شود. اگر یک درخواست داشته باشم، بهترین درخواست این است که فردای قیامت در بهشت همنشین شما باشم. حضرت فرمود: من حاجتت را برآورده می‌کنم، ولی شرطی دارد. به شرط این که تو با سجده زیاد من را کمک کنی که بتوانم حاجتت را برآورده کنم.

فردای قیامت چه کسی است که آرزو نداشته باشد همنشین سیدالشهدا علیه السلام باشد؟ مؤذن صبح عاشورای امام حسین علیه السلام چه کسی بود؟ فرمود: امروز باید علی اکبر اذان بگوید. مؤذن ظهر عاشورا چه کسی بود؟ عین عبارت مقاتل و تواریخ این است. ظهر که شد حضرت اذان را به علی اکبر و قمر بنی هاشم و اصحاب واگذار نکرد. بلکه مؤذن ظهر عاشورا، خود امام حسین بود. فرمود امروز خودم باید اذان بگویم «فأذن حسین بنفسه».

پیامبر خدا، یکی از اصحابشان به نام عبدالله بن رواحه را برای مأموریتی به کشوری غیر اسلامی اعزام کردند و به او سفارش کردند: «إنک قادم غدا بلدا السجود فیه قليل فأكثر السجود؛ تو فردا به سرزمینی می‌روی که بندگانی که سر به سجده حق بگذارند، کم هستند و تو باید از همه بیشتر سجده کنی». گاهی شخص در مشهد و قم و نجف و شهر مذهبی است، یک وظیفه دارد. اما گاهی در جایی غیر مذهبی است و وظیفه‌ای دیگر دارد. باید افتخار کنیم و برای پدر و مادری که ما را با مکتب امام حسین علیه السلام آشنا کردند، دعا کنیم.

خلاصه هرچه بخواهیم در بندگی است. رضوان خدا به روح عارف بزرگ، مرحوم آیت الله نخودکی اصفهانی که شاید قصه‌های فراوانی از این مرد شنیده باشید. متأسفانه ایشان فقط با چند کرامت در جامعه ما شناخته شده است. در حالی که مقاماتش خیلی بالاتر از این حرفهاست. او فقیه، متکلم، حکیم، عالم و محدث بوده است. یکی از ویژگی‌هایش این بوده که کراماتی داشته است و اگر مثلاً کسی از تهران به مشهد می‌آمد و

می‌گفت در مشهد مریضی دارم، یک حبه قند می‌داد و می‌گفت: تو بخور و الآن مریضت خوب می‌شود. یک بار جوانی به ایشان عرض کرده بود: آقا من سه تا حاجت دارم، دستوری بدهید که هر سه حاجتم برآورده شود؛ یکی دلم می‌خواهد ازدواج کنم، دوم یک شغل مناسب پیدا کنم و سوم خانه خدا را زیارت کنم. ایشان فرموده بود: دستوری به تو می‌دهم، به آن عمل کن (الآن همه شما در ذهنتان می‌گویید چه ذکری باید بگوییم تا این حوائج برآورده شود؟) این مرد بزرگ فرموده بود: مدتی نمازت را اول وقت بخوان. آن شخص گفت: من به دستور شیخ عمل کردم و بعد از مدتی به هر سه حاجت خودم رسیدم.

عزیزان! دنیا می‌خواهید با عبودیت است. در شرح حال بوعلی سینا در کتابها آمده است که گاهی مسئله‌ای برایش مشکل می‌شد. می‌آمد در مسجد جامع دو رکعت نماز می‌خواند و از خدا یاری می‌گرفت تا مشکلات علمی‌اش برطرف بشود. ملاصدرا در کتاب اسفارش و در بحث اتحاد عاقل و معقول (که بحث بسیار پیچیده فلسفی است) در حاشیه نوشته: این مسئله بر من مشکل شد و هر چه کردم متوجه نشدم. به قم آمدم و به فاطمه معصومه سلام الله علیها متوسل شدم تا خداوند این مسئله و مشکل علمی را برای من حل کند.

دنیا می‌خواهید، بندگی، آخرت می‌خواهید، بندگی، توفیق می‌خواهید، بندگی. کربلا مظهر و اوج عبودیت بود

«سر و جان در ره جانان چو بداد از دل و جان جان جانان شد و محبوب به جانان آمد

چون خون خدا و پسر خون خدا خون بهایش بجز ایزد منان آمد»

گریز و روضه :

این روایت از امام سجاد(ع) نقل شده که هر وقت نگاه به خواهرها و عمه‌ها می‌کنم، اشک به من امان نمی‌دهد؛ چون صحنه بعد از ظهر عاشورا، یادم می‌آید؛ فرستاده عمر سعد فریاد می‌زد: خیمه‌های این ستمگرها را به آتش بکشید. خدا می‌داند چه کردند. بیداد کردند. چه بر زینب کبری گذشت؟! چه بر اهل بیت رسول الله گذشت؟! بچه‌های اباعبدالله از این خیمه به آن خیمه فرار می‌کردند.

این تعبیر از بی بی دو عالم سکینه(س) نقل شده است که فرمود: نگاه کردم، دیدم یکی از لشکریان دشمن با نیزه به کودکان حمله کرد. این‌ها به هم دیگر پناه بردند و او هم دست بردار نبود. من ترسیدم از این که متوجه من شود. دیدم توجهش به من جلب شد. پا به فرار گذاشتم. به من رسید. از پشت سر چنان با نیزه به من زد که دیگر چیزی نفهمیدم. وقتی به خودم آمدم، دیدم سرم در دامن عمه‌ام زینب است.^۱ (۱: بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۹).

بی بی زینب کبری، در بیابانها گشت و اطفال را پیدا و جمع کرد و زیر خیمه نیم سوخته‌ای آرام و آماده‌شان کرد. بی بی زینب نگذاشت نا محرمها بیایند و به نوامیس رسول خدا (ص) دست بزنند. او آنها را سوار کرد. همین که به گودی قتلگاه رسیدند. صحنه‌ای را مشاهده کردند که خودشان را از بالای شتر روی زمین انداختند و کشته‌ها را در آغوش گرفتند و با آنها گفت و گو کردند. بی بی زینب در گودی قتلگاه گشت. نگاهش به بدنی افتاد. همه چیز را میدانست، ولی برایش قابل باور نبود. دست زیر بدن برد و عرضه داشت: خدایا این قربانی را از آل رسول قبول کن. (پیام‌های عاشورا، ص ۱۶۰؛ بلاغ عاشورا، ص ۱۲۶؛ اسیران و جانبازان کربلا، ص ۱۰۷).